

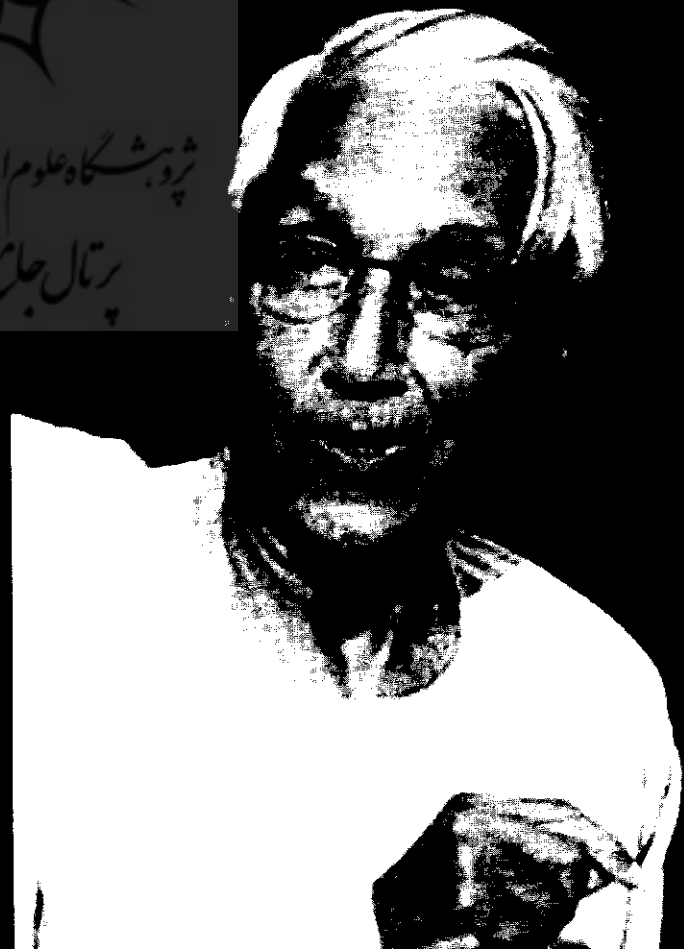


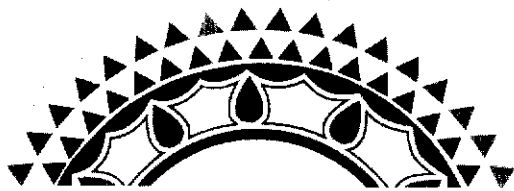
# ملاحظاتى درباره‌ى گفت‌وگوى بين دىنى

سخنرانى ريمون پنيكار<sup>۲</sup> در كنفرانس مونسترآت

مترجم خليل قنبرى

اکنون در دوره‌ى امپریالیسم فرهنگى<sup>۱</sup> و استعمار فرهنگى<sup>۲</sup> فضای سنگین عقال‌گرایی، تاریخ‌گرایی، ذات‌گرایی و کمیّت‌گرایی بر مسیحیت حاکم است و سدره گفت‌وگو شده است. اندیشمندان معنوی‌گرادر این برهه، یعنی هزاره‌ى سوم، که ایمان مسیحی در زیر آوار خردکننده‌ى عقال، بی‌جان شده، گوشه شنبید فضه‌ى ایمان و مست شد، کو قسم چشم صورت ایمانم آرزوست راز مرامه می‌کنند و در جست‌وجوی چشم سوم، یعنی چشم دل‌اند. به اعتقاد ریمون پنیکار، زمانی می‌توانیم به عرصه‌ى گفت‌وگو و آزد شویم که همه‌ى جامه‌های غربی‌ای را که به تن عیسی پوشانده‌ایم، به‌در آوریم و از مدل گفت‌وگوی راهبان که گوهر آن، ملاقات و دوستی گفت‌وگوکنندگان است بیروى کنیم. و این راه برون‌شوازا تفکر غربی و ورودیه‌دینای گفت‌وگو است. متن زیر ترجمه‌ای است از سخنرانی ریمون پنیکار در کنفرانس مونسترآت که در تاریخ بیست و هشتم نوامبر ۲۰۰۴ برآه شده است. این متن را دکتر پیر فرانسوا دبتون تنظیم و در شماره‌ى هفتاد و چهارم (آوریل ۲۰۰۵) نشریه‌ى *monastic interreligious dialogue* منتشر کرده است.





## خطرات تفکر غربی

### تحلیل وضعیت کنونی

در روزگاری قدیم عشق درمندی بود که برای معشوقش که در سرزمینی دور می‌زیست نامه‌های عاشقانه و پرسوز و گدازی می‌فرستاد... پس از مدتی معشوق برای آن عشق درمندی نوشت که با نامه‌هایش از دلخوار کرده است.

امروزه غرب همانند معشوق این قصه عاشق نامه‌رسان، یعنی دل‌باخته و شبیدای رویکرد عقلانی به واقعیت شده است. حال آن‌که عقل تنها یک واسطه است و بس. در غرب به بیش از هر چیز دین به مسلخ برده شده است و لذا اکنون زمان آن فرا رسیده است تا شبیدای و شیفتگی به عقل نامه‌رسان را از سر بیرون کنیم و وظیفه‌ی خود را در بایم؛ زمان آن رسیده است که نامه‌رسان را فراموش کنیم و به پروردگار وفادار بمانیم.

غرب بر اهمیت تاریخ نیز تأکید فراوانی دارد. برای مثال، شاهدیم که چگونه مبلغان مذهبی دست‌وپا می‌زنند تا هندوان را متقاعد کنند که مسیحیت دین راستین است و در این راه استدلال می‌کنند که عیسی یک شخصیت تاریخی و واقعی است ولی کربشنا<sup>۱</sup> فقط افسانه و افسون است و هیچ شاهد تاریخی بر وجودش گواهی نمی‌دهد. اما یک هندوی بایمان این شیوه تفکر را کاملاً بی‌معنی می‌داند. او می‌گوید: که چه؟ نایلتون نیز یک شخصیت تاریخی است و نه ساخته‌ی خیال، مهم این است که کربشنا در قلب من زنده است. برای روشن شدن مطلب می‌توان برداشت فرهنگ‌های مختلف از مفهوم زمان را مثال زد. در زبان سانسکریت زمان ممکن است به معنای همین امروز و فردا باشد اما این بیان معنی نیست که در همه‌ی زبان‌ها زمان به همین معناست. غرب، تقریباً به همین روش، شریعت<sup>۸</sup> را تعریف می‌کند. اما خدای شارع و قانون‌گذار غرب برای غیرغربیان چندان معنی و مفهومی ندارد.

ما در غرب تلاش می‌کنیم تا مشخص کنیم چه چیزی ذاتی و ویژه‌ست. فایده‌ی این رویکرد تحویل‌گرایانه<sup>۹</sup> به واقعیت آن است که ما را بر واقعیت مسلط می‌کند و توفیق فرهنگ غربی نشان‌دهنده‌ی آن است که این روش تا چه اندازه کارآمد است. اما سؤال این است که راهبان از خاصیت و ویژگی گفتوگوی بین دینی راهبان<sup>۱۰</sup> چه معنایی را اراده می‌کنند. نکته‌ی دیگر این است که باید به خطر همیشگی تأکید بر سنجش‌پذیری<sup>۱۱</sup> و کمیت<sup>۱۲</sup> اشاره کنیم. آیا واقعا منطقی و معنی‌دار است که بر اساس درصد از مؤمنان گزارش دهیم؟ مثلاً آیا درست است که بگوییم اکنون مثلاً پنجاه درصد مردم بودایی‌اند؟

### خطرات این شیوه تفکر

باید به خطرات این شیوه تفکر که در توجیه امپریالیسم فرهنگی به کار گرفته شده و راه را بر هر نوع گفتوگویی بسته است توجه کنیم. این اعتقاد که مفاهیم غربی کلید فهم هر چیزی را در اختیار ما قرار می‌دهند جلوه‌ی زشت از امپریالیسم فرهنگی و حتی استعمار فرهنگی است. این نوع تعدی و

بی‌حرمتی امروزه دامن‌گستر و متناول شده است و لذا ملام باید از خود پرسید که آیا زیر سلطه‌ی امپریالیسم فرهنگی قرار نداریم.

هنگامی که می‌گوییم برهمن<sup>۱۳</sup> خدای هندوهاست، تلویحا گفته‌ایم که به درستی می‌دانیم خدا چیست. اما به نظر هندوها برهمن، نه خالق<sup>۱۴</sup> است نه صاحب‌مشیت<sup>۱۵</sup>، نه نرینه<sup>۱۶</sup> است و نه متعالی<sup>۱۷</sup>. آیا می‌توان پذیرفت که در فهم ما از خدا که ریشه در سنت‌های سامی و یونانی-رومی دارد محدودیت‌هایی وجود دارد؟ آیا می‌توان پذیرفت که فهم ما از دین (آیا این بودا دین است؟) و نیایش (آیا ما می‌توانیم خود را با آنانی که خدا را شخصی نمی‌دانند، در نیایش شریک بدانیم؟) دارای محدودیت‌هایی است؟ باید توجه داشت که بدون هیچ تردیدی امر بین دینی<sup>۱۸</sup> و بین فرهنگی<sup>۱۹</sup> دو امر جدایی‌ناپذیرند.

افزون بر این، شیوه تفکر غربی، به‌رغم همه‌ی ویژگی‌های خوبی که دارد سد راه تحول و ظهور بعضی از ویژگی‌های مسیحیت شده است. از وقتی که نماد حواریون<sup>۲۰</sup> جشنین تعالیم حواریون شد مسیحیت در سراسر آسیای ایلنولوژی شدن قرار گرفت. بنابراین اگر می‌خواهیم در گفتوگوی دینی شرکت کنیم، باید درباره‌ی معنی و خطرات شیوه تفکر غربی نقل‌انده عمل کنیم.

### وظیفه‌ی اهل کشف در هزاره‌ی سوم

راهبان راسالتی تاریخی دارند و امروزه وظیفه‌ی آن‌ها، همچون وظیفه‌ی سایر صاحبان کشف، آن است که غل و زنجیرهای فرهنگ غربی را از دست و پای ایمان مسیحی باز کنند. این وظیفه شکل تازه‌ای از نهضت ایمان شکنی<sup>۲۱</sup> نیست بلکه ادامه‌ی آن راسالتی است که با شورای اورشلیم پا گرفته. ما تنها در صورتی خواهیم توانست از فرهنگ غربی بیرون نهمیم که این عقل یکتاز و چموش را سر جای خود بنشانیم.

در هر حال، گفتوگوی بین دینی در بافت فرهنگی رخ می‌دهد. اما پیش از آن که بخواهیم به طور خاص روش این شکل گفتوگو را بررسی کنیم، باید بعضی از اصول اساسی را یادآور شوم.

### پذیرش کل واقعیت

اصلاح<sup>۲۲</sup> کافی نیست؛ باید دگرگون و متحول شویم. حتی از این بیشتر، باید برای پیشی گرفتن از عقلانیت ذهن و قلب را به معنای حقیقی آن زیر و زبر کنیم. عارفان غرب کاملاً به این مطلب آگاهی دارند. ویکتوریا<sup>۲۳</sup> می‌گوید قرن دوازده گفته است: «افزون بر چشم سر<sup>۲۴</sup> و چشم عقل<sup>۲۵</sup>، چشم ایمان<sup>۲۶</sup> نیز وجود دارد».

درست است که کلمه‌ی mysticism (عرفان) بار معنایی منفی دارد اما تا زمانی که راه بهتری برای بیان واقعیت نیافته‌ایم، نمی‌توان آن را به کناری نهاد. عرفان جشنین حقیقت یا چیزی فراتر از آن چیزی لوکس برای پر کردن اوقات فراغت افراد نیست. عرفان بخش مکمل واقعیت است و بدون آن واقعیت ناقص خواهد بود.

خلوند جوهر فرد<sup>۲۷</sup> و ذات نیست بلکه تثلیث<sup>۲۸</sup> و نسبت است. به این علت است که ما باید از توحید<sup>۲۹</sup> که خودش را از

راه ارجاع سادگانگانه<sup>۳۰</sup> میان می‌کند فراتر برویم. مابستر اکهارت<sup>۳۱</sup> می‌گوید: «خلوند در یک آن هم بی‌نام<sup>۳۲</sup> است و هم برای جمیع نام‌ها. اگر چشم سوم (چشم عرفانی) را بکشاییم، خدا را در هر جا می‌توانیم ببینیم».

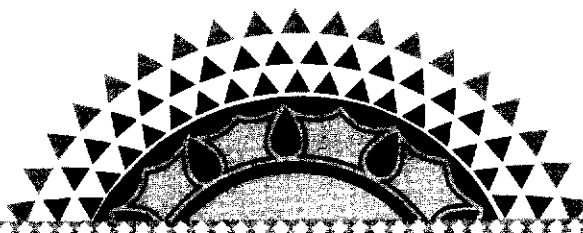
بنابراین می‌توان گفت که کثرت‌گرایی، اگر به‌رستی فهم شود، یکی از بهترین ویژگی‌های عرفان است. اگر برای بررسی هر امر خاصی، تنها بر ویژگی‌های متمایزکننده‌ی آن از دیگر چیزها تأکید و بافتاری کنیم، به نتیجه‌ی نمی‌رسیم. برای مثال اگر برای بررسی گفتوگوی بین دینی راهبان، فقط به آن‌چه این نوع گفتوگو را از انواع دیگر گفتگو متمایز می‌کند بپردازیم، چیزی دست‌گیرمان نمی‌شود. ذات یک چیز آن چیزی نیست که آن را از دیگر چیزها متمایز می‌کند بلکه عبارت است از او و رایحه‌ی آن. آن خصوصیتی است که آن را بی‌مانند می‌کند و آن امری بی‌انپذیر است. اگر بافتاری کنید که درباره‌ی ویژگی راهبان سخن بگوییم، آن‌گاه باید بگوییم که آن عبارت از این واقعیت است که رهبانیت فراتر از هر خاصیت و ویژگی است. وحدتی که در آروزی آن هستی، سادگی قدسی<sup>۳۴</sup> و معصومیت تازه<sup>۳۵</sup> است.

ادویتا<sup>۳۶</sup> نلوتیت<sup>۳۷</sup> نیست؛ زیرا نلوتیت تلویحا به وجود چیزی بیرون از آن<sup>۳۸</sup> ادعان دارد. ادویتا، نفی دوتیت<sup>۳۹</sup> است. به همین دلیل است که سخن از نطق دوگانه در بعضی از محیط‌های دینی راه بسیار خوبی برای بیان واقعیت ادویتا نیست؛ زیرا نقطه‌ی عزیمت هنوز دوگانگانگانه<sup>۴۰</sup> است. اما از سوی دیگر می‌توان گفت که حکمت در جایی یافت می‌شود که کشمکش‌های ویران‌گر، به دوگانگی‌های سودمند تبدیل شود. (به این معنی که) اگر احساس می‌کنید که تعلقات دوگانه است، یکی را انتخاب کنید؛ زیرا شما نمی‌توانید در میانه منزل کنید.

### قبول کنوسیس

سنت مسیحی بیش از دو هزار سال است که هم‌زیستی دو یا سه فرهنگ را در غرب شکل بخشیده است و به‌حق می‌توان به این دست‌ورد افتخار کرد. اما هر چند امروزه اکثر انسان‌ها مورد تهاجم سیل‌آسای شیوه‌ی زندگی امپریالی‌اند، می‌دانیم که سه چهارم جمعیت جهان اساساً با این فرهنگ مسیحی و پساسمسیحی بیگانه‌اند. همچنین اگر به سر<sup>۴۲</sup> عیسی ایمان داریم، [می‌توانیم بگوییم که] اکنون وقت آن است که حق کتولیک شویم. یعنی به کل جهان تعلق داشته باشیم. برای آن‌که این امر رخ دهد نیازی نیست تا از راه‌های جدیدی آن سر را ابراز کنیم؛ بلکه باید به فقر و حتی زودن زوائد رضا دهیم. ما باید همه‌ی جامه‌های غربی را که به عیسی پوشانده‌ایم درآوریم و آن‌گاه همان‌طور که حواریون در نخستین شورای اورشلیم شجاعانه ختان را لغو کردند ما نیز باید بتوانیم تغییری به وجود آوریم. اکنون زمان آبیستن اورشلیم دو است.

راه کنوسیس بی‌انلازه سخت و توان‌فرساست. گنر از اعتقالات جزئی و عمیقاً ریشه‌دار مستلزم ریاضت معنوی بی‌امان است. باید خطر از دست دادن هر چیزی را پذیرفت و



دیگر از خود بیگانه نیست.   
 لو با این اعتقاد مرد که در زندگی اش ناکم بوده اما در واقع   
 لو یک نابغه بود بی آن که خودش بداند

**پی نوشت:**

1. Some observation on interreligious dialogue.
2. Raimon Panikar.
3. Cultural imperialism.
4. Cultural colonialism.
5. Pierre Francois De Bethune.
6. Reason.
7. Krishna.
8. Law.
9. reductionist approach.
10. monastic interreligious dialogue.
11. measurable.
12. quantitative.
13. Brahman.
14. creator.
15. provider.
16. masculine.
17. transcendent.
18. interreligious.
19. intercultural.
20. the apostles.
21. iconoclasm.
22. reformation.
23. victorines.
24. oculus sensuum.
25. oculus fidei.
26. oculus fidei.
27. monad.
28. trinity.
29. monotheism.
30. reduction ad unum.
31. Meiste Eckhart.
32. innominabilis.
33. omninominabilis.
34. blessed simplicity.
35. new innocent.
36. advaita.
37. non duality.
38. out there.
39. aduality.
40. dualistic.
41. conseis.
42. mystery.
43. faith.
44. belief.
45. conversion.
46. interreligious.
47. Confucius.
48. dialogue of experience.
49. inculturation.
50. Pere Henri Le Saux.
51. Swami Abhi Shikt Ananda.
52. Arunachala.
53. Tiruvanmalai.
54. Gangotri.
55. Pere Monchanin.
56. Grail.

تجربه‌ها فرا خواهد رسید اما ما می‌دانیم که گوهر چنین   
 تجاربی -که میان‌نابینند- همان است که ما را سخت به هم   
 پیوند زده است. این نوع گفتگو نیازمند روش ویژه‌ای   
 است که باید آن را طراحی کرد.

سراج‌جام باید گفت که این نوع گفتگو سال‌ها وقت خواهد   
 برد و کسانی که خود را موظف می‌دانند که به این نوع گفتگو   
 بپردازند باید در ادیان دیگر مستغرق شوند و میابا که این   
 استغرق صرفاً شکلی از گردش‌گری معنوی باشد یا بهتر از این،   
 شکلی از ۴۹ فرهنگ پذیر شدن استعماری باشد. که‌اند افرادی   
 که بتوانند چنین مسئولیتی را انجام دهند اما بگذارید تسلیم   
 خودکامگی نشویم؛ به گواهی تاریخ هستند کسانی که بتوانند   
 شگفتی‌ساز و معجزه‌آفرین باشند.

**خاطراتی از پرتی لو سوکس<sup>۵۰</sup> / سوامی ابی شیکت   
 آناندا<sup>۵۱</sup>**

مایل نیستم درباره‌ی [شخصیت] دوستم ابی شیکت آنندا   
 صحبت کنم؛ زیرا حرف زدن درباره‌ی او گفتن از خودم نیز   
 هست و من می‌کوشم که از جلوه‌ی انصاف دور نیفتم.   
 ما با هم دو سفر زیارتی رفتیم؛ به آرونچالا<sup>۵۲</sup> (تیرووانا   
 مالای<sup>۵۳</sup>) و گانگوتری<sup>۵۴</sup>، در سرچشمه‌ی گنگ. این   
 تجربه‌های مشترک ما را خیلی به هم نزدیک کرد. ما بسیار   
 با هم صحبت کردیم و او عاشق صحبت کردن بود. در طول   
 گفتگوها من توانستم به او کمک کنم تا با خودش آشتی   
 کند. او نیز داشت تا شبها و سوالات خودش را با کسی در   
 میان بگذارم بخصوص از وقتی که تمایل پیدا کرد تا حدی   
 موشکاف باشد. من به او به عنوان یک الاهی‌دان کمک   
 کردم تا تجربه‌ی ما را به سنت مسیحی ربط بدهد و او   
 این‌گونه توانست شهودهای آغازین خود را -که اغلب در تضاد   
 با تجربه‌های پدر مونچانین<sup>۵۵</sup> بود- با پیش‌های بعدی‌اش   
 پیوند بزند.

به نظر من برای او در غار آرونچالا در سال ۱۹۵۲ تحول   
 بزرگی رخ داد. او آن‌جا دریافت که از او خواسته نشده که تنها   
 برای دیگری باشد چیزی که او غنای اختیار آن را در دست   
 گرفت- بلکه از او خواسته شده است تا بگذارد دیگری او را تغییر   
 دهد.

سراج‌جام هنگامی که او دو مرید داشته دریافت که این به   
 معنای آن است که او "پدر" است و این محرکی بود تا اعتراف   
 کند که کسی است که می‌تواند ارتباطات ژرف و تحول‌زا را   
 بیافریند.

احساس من این بود که او به رغم همه‌ی پیشرفت‌هایی   
 که کرد تا پایان زندگی‌اش دست‌کم تا حمله‌ی قلبی‌اش در   
 ژوئیه ۱۹۷۳، همچنان از هم‌گسیخته بود. از آن وقت [از   
 زمان حمله‌ی قلبی در ۱۹۷۳] بود که او، همان‌طور که در   
 نامه‌ای برایم نوشته جام مقدس<sup>۵۶</sup> را یافت. نقش جام   
 مقدس، چیزهای بسیاری درباره‌ی فرهنگ پذیری او در دین   
 هندو می‌گوید. او در سخن از کشف وحدت درونی در سنت   
 هندی لوئیتا از تعبیری استفاده کرد که آن را از فرهنگ دوران   
 کودکی‌اش در بریتانیا گرفته بود و این بدین معنی بود که لو

به عبارتی دقیق‌تر، کنوسیس مستلزم آن است که ایمان خود   
 را دوباره ارزیابی کنیم.

این‌جاست که تمیز میان ایمان<sup>۴۳</sup> و اعتقاد<sup>۴۴</sup> اهمیت   
 می‌یابد. اعتقالات بسیاریند اما اغلب ناسازگارند. ممکن است   
 به طور ضمنی توجه کنیم که اعتقادات با این که   
 مستجش‌نابینند یا یکدیگر در ارتباطند مانند شعاع دایره با   
 محیط آن. و بنابراین می‌توان بین آن‌ها گفتگو را برپا کرد.   
 اما درباره‌ی ایمان باید بگویم که ورای این ناسازگاری‌هاست   
 زیرا ایمان، به معنای دقیق کلمه علم نیست؛ بلکه عمل   
 پیروان است. برای آن که حقیقتاً آزاد شویم باید ایمانی را   
 گسترش دهیم که حد و مرزی نمی‌شناسد.

اما خودداری از مطلق کردن اعتقالات نیز، به هدف مطلق   
 کردن شک‌ها نیست. ایمان و شک به‌خلاف آب و آتش،   
 ناسازگار نیستند؛ بلکه بخشی از زندگی‌اند.

**پیش‌نهاد روشی برای گفتگو**

چه نوع گفتگویی گفتگویی راهبان خوانده می‌شود؟   
 خوب است که شیوه‌ی گفتگویی را به یاد آوریم که بسیاری   
 از راهبان با آن سروکار دارند:

برای آن‌که غیریت دیگری را بپذیریم پیش از هر چیز باید   
 تفسیر کیش<sup>۴۵</sup> کامل را نفی نکنیم. "دیگری" فقط "دیگری"   
 (یکی در سلسله‌ای از افراد) نیست؛ دیگری کسی است که   
 متفاوت و بی‌مانند است. در روزگار ما اگر دین دیگری را   
 نشناسیم نمی‌توانیم ادعا کنیم که دین خود را می‌شناسیم.   
 همان‌طور که امروزه اغلب می‌گویند برای آن‌که فردی بخواند   
 دین‌دار باشد باید "دینی"<sup>۴۶</sup> باشد.

کلمات ممکن است ما را بفریبند. ترجمه‌ها اغلب تقریبی‌اند   
 و واژه‌ها در فرایند تاریخ می‌یابند و رشد می‌کنند. تعلیم   
 کنفوسیوس<sup>۴۷</sup> درباره‌ی سیاست به‌کارگیری کلمات هنوز هم   
 زنده است. ما می‌دانیم که چگونه برداشت نادرست ما از ادیان   
 دیگر و بدتر از آن، برداشت کلی‌گویی ما از ادیان، اغلب آن‌ها   
 را از ریخت‌انداخته است. اولین کاری که باید کرد این است که   
 این وضعیت را چاره کنیم و از هر نوع وارونه‌مانی دست   
 بکشیم.

با آن‌که شکی نیست که باید ادیان دیگر را مطالعه کنیم   
 بسیار مهم است که به یاد داشته باشیم، گوهر گفتگو ملاقات   
 افراد است و این ملاقات زمانی رخ می‌دهد که افراد در معرض   
 خطر باشند. چنین ملاقات‌هایی به دوستی ختم می‌شود حتی   
 درست‌تر آن است که بگوییم بدون دوستی و اعتماد به تملس‌های   
 بین فردی، گفتگو حتی نمی‌تواند پا بگیرد.

ویژگی گفتگویی بین دینی راهبان آن است که   
 گفتگویی مبتنی تجربه<sup>۴۸</sup> است؛ با هم خاموشی پیشه   
 کردن و بی هیچ چشم‌داشت نفع شخصی با هم کار کردن.   
 شرکت در گفتگویی بین دینی، یعنی هر شکلی از گفتگو   
 که تنها و تنها عقلانی، نیست؛ تجربه است؛ تجربه‌ای   
 مشترک. هیچ چیز مانند تجربه ناب و خالص نیست. اما   
 گاهی می‌توان مشارکت عمیق را در سکوت و خاموشی   
 تجربه کرد. چنین تجاربی به چه معناست؟ زملن تبیین این